

# ساختار سیاسی-طبقاتی

## و جمعیتی در ایران

بخش دوم

□ نوشته: دکتر سعید برزین عضو هیأت علمی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه «اکستر» (Exeter) - انگلستان

### طبقه متوسط

منظور کلی ما از طبقه متوسط طبقه ایست که اعضای آن خود را نه از طبقات حاکم می‌دانند و نه از طبقات کارگر.<sup>۳۳</sup> تخمین زده می‌شود که شمار افراد فعال این طبقه یکسال قبل از انقلاب اسلامی، حدود ۱/۸ میلیون نفر یا حدود ۲۰/۶٪ کل نیروی کار بوده است.<sup>۳۴</sup> در این مقاله، اعضای طبقه متوسط را به دو گروه اصلی تقسیم می‌کنیم: آنها که عضو بخش خصوصی هستند و آنها که جزء بخش دولتی اند.

در بخش خصوصی می‌توان صاحبان سرمایه متوسط را یافت که خود به دو گروه بازاریان سنتی و سرمایه‌داران جدید (تجاری، صنعتی و خدماتی) تقسیم می‌شوند.<sup>۳۵</sup> گروه بازاریان سنتی، از قدیمی‌ترین طبقات اجتماعی ایران هستند که در دوره‌های مختلف تاریخی نقش حساسی در امور سیاسی بازی کرده‌اند. از لحاظ تاریخی، بازار مرکز سرمایه‌داری متوسط (و البته بزرگ) ایران بوده که بطور نسبی موضعی مستقل از دولت داشته و برای دهه‌های متوالی از طبقات «آزادخواه» شناخته می‌شده است. با وجود فشاری که دولت‌ها در دوره‌های مختلف بر بازار آزاد وارد آورده‌اند، بازار استقلال و توانانی حمله به طبقات حاکم را حفظ کرده است؛ نمونه اینکه تعداد اندکی از تجار و بازرگانان سنتی، علی‌رغم ثروتی که داشته‌اند وارد طبقات حاکم شده‌اند.<sup>۳۶</sup>

اصطلاح سرمایه‌داران جدید در اشاره به گروه‌هایی از سرمایه‌داران غیر بازاری است که عمدتاً بعد از انقلاب مشروطه شکل گرفته‌اند و بخصوص در زمینه صنعت فعالیت داشته‌اند. در مقام مقایسه، سرمایه‌داران سنتی از خود آگاهی طبقاتی بیشتری، شبکه‌های منظم‌تر و توان اعمال قدرت بیشتری برخوردارند، در حالی که سرمایه‌داران جدید، به لحاظ سیاسی پراکنده‌تر و شکننده‌ترند. جیمز بیل، محقق آمریکایی، معتقد است گروه صاحبان سرمایه متوسط در سال ۱۳۴۵ حدود ۷/۹٪ نیروی کار را تشکیل می‌داده‌اند و حدود ۴۷۱،۵۰۰ نفر بوده‌اند. وی می‌گوید رشد این گروه در دهه قبل از ۳۰ حدود ۲/۴٪ در سال بوده است، یعنی چیزی کمتر از رشد جمعیت کشور.<sup>۳۷</sup> گروه دیگر در بخش خصوصی را کارگزاران، شاغلان و صاحبان حرفه‌های آزاد تشکیل می‌دهند که یا خود صاحب کارند ولی سرمایه ندارند یا کار خود را - در سطوح مختلف تخصصی - به دیگران می‌فروشند و حقوق بگیرند یا مزدبگیر محسوب می‌شوند و طبیعتاً درآمدشان به میزان تقاضای عمومی برای حرفه و تخصصشان بستگی دارد.

گروه دولتی در طبقه متوسط را عمدتاً کارمندان تشکیل می‌دهند که شامل کارگزاران اداری، تکنیسین‌ها، متخصصان، مسئولان فرهنگی، رده‌های نیروهای مسلح و مدیران می‌شود. اعضای این گروه با اعضای بخش خصوصی از این نظر متفاوتند که سرمایه ندارند، حقوق بگیرند، از سواد بالاتری برخوردارند، و مهمتر از همه به خاطر موقعیت اداری خود به مراکز تصمیم‌گیری و قدرت نزدیکند. اعضای این گروه سرگرم

فعالیت‌های حرفه‌ای، تکنیکی، فکری، اداری و مدیریتی هستند و قدرت اجتماعی - سیاسی‌شان به میزان تخصصشان بستگی دارد. این گروه - در هشتاد سال اخیر - به خاطر عوامل گوناگون از جمله صنعتی شدن، شهرنشینی، گسترش سواد و پیشرفت عمومی، به سرعت رشد کرده و به یک طبقه مشخص و نیرومند تبدیل شده است. جیمز بیل معتقد است که این طبقه در دهه ۱۳۴۵-۵۵ بطور متوسط سالانه ۶٪ رشد داشته<sup>۳۸</sup> که بیشتر از میانگین رشد جمعیت کشور و رشد شهرنشینی است. وی می‌افزاید این گروه از طبقه متوسط معمولاً حدود ۱۰٪ جوامع جهان سوم را تشکیل می‌دهد اما در ایران سریع‌تر رشد کرده و با وجود توسعه سریع شهرنشینی که به رشد و قدرت گروه بخش خصوصی (یعنی سرمایه‌داران متوسط سنتی و جدید) می‌انجامد، توانسته است از لحاظ رشد کمی و کیفی با گروه اول برابری کند.<sup>۳۹</sup>

بطور کلی، آمار حاکی از رشد منظم نسبی و مطلق طبقه متوسط است. طبقه متوسط که در سال ۱۳۳۵ تقریباً ۱۲/۲٪ از نیروی کار را به خود اختصاص می‌داد، در سال ۱۳۴۰ به حدود ۱۵/۵ درصد رسید.<sup>۴۰</sup> این رقم در سال ۱۳۵۶ به نزدیک ۲۰/۶٪ از نیروی کار بالغ شد.<sup>۴۱</sup>

طبقه متوسط ایرانی ریشه تاریخی در شهرنشینی دارد یعنی به لحاظ سنتی شامل کارگزاران دولت، تجار و علمای دینی می‌شد که به طور نسبی با یکدیگر قدرت مساوی سیاسی داشتند. کارگزاران در خدمت دستگاه دولتی بودند، تجار بازار را در اختیار داشتند و پایگاه علما مسجد بود. فریدون آدمیت، انقلاب مشروطه را حاصل کار اتحاد این سه طبقه می‌داند و همسوتی روشنفکران (که عمدتاً کارگزار دولت بودند) با بازاریان و علمای دینی برضد دولت استبدادی را به عنوان جریان اصلی انقلاب مشروطه می‌شناسد.

پس از جنگ جهانی اول، طبقه متوسط رو به رشد گذاشت و امکانات جدیدی برای به کار انداختن سرمایه‌های مادی و معنوی خود پیدا کرد. احیای بازرگانی خارجی به معنای رشد سرمایه تجاری بود و تجارت در شهرهای رو به رشد منبع مهم دیگری محسوب می‌شد. تا پیش از سلطنت رضا شاه (۱۳۰۴) صنایع بسیار محدود بود و پاسخگری نیاز طبقه متوسط برای سرمایه‌گذاری و کار نمی‌شد. این طبقه در راه‌اندازی طرح‌ها و سیاست‌های رضا شاه نقش مؤثری داشت<sup>۴۲</sup> و در واقع نقطه طبقه متوسط - آنطور که ما امروز می‌شناسیم - در دوران رضاشاه بسته شد؛ یعنی تعداد شاغلان ادارات جدید دولتی، بخصوص سازمان‌های ارتشی، رو به رشد گذاشت و طبقه جدیدی از افسران ارتش، پزشکان، وکلا، معلمان، مهندسان، روزنامه‌نگاران، نویسندگان و صاحبان جدید سرمایه به وجود آمد. این طبقه در دوره رضا شاه تحت تأثیر آموزش‌ها و ارزش‌های تازه اروپائی قرار گرفت. طبیعتاً آثار غرب درجات مختلف داشت و مثلاً گروه تحصیل کرده اداری آشنائی بیشتری با تمدن غربی پیدا کرد تا گروه‌های بازاری. رشد طبقه شهرنشین، هم‌تراز رشد شهرها بود.<sup>۴۳</sup>

پس از سقوط رضا شاه، ایران شاهد شکل‌گیری دو جریان مهم سیاسی مربوط به طبقه متوسط یعنی حزب توده و جبهه ملی بود. هر دو جریان سیاسی بر پایه ترکیبی از طبقه متوسط شهری و آرمان‌هایشان شکل گرفت و درصدد برآمد در برابر قدرت طبقه دولتی به باخیزد و بخشی از قدرت سیاسی حکومت را از آن خود سازد، یا در نهایت زیر سلطه مطلق خود درآورد. البته می‌دانیم که هر دو جریان شکست خورد (حزب توده در اواسط دهه ۱۳۲۰ و جبهه ملی در اوائل دهه ۱۳۳۰).<sup>۲۴</sup>

در دوره محمد رضا شاه، طبقه متوسط به رشد کمی و کیفی خود ادامه داد. گروه دولتی طبقه متوسط وضع نسبتاً مناسبی داشت چرا که بخش قابل توجهی از درآمد نفتی حکومت به آن اختصاص داده شده بود. حکومت، گروه دولتی طبقه متوسط را پایگاه و اهرم سیاسی خود می‌شناخت و برای حفظ روابط فرهنگی با آن می‌کوشید.<sup>۲۵</sup> گروه خصوصی طبقه متوسط هم تا اندازه زیادی از درآمدهای حاصل از نفت، که عمده انباشت ارزش اضافی حکومت به حساب می‌آمد، بهره‌مند می‌شد. بطور کلی، درآمد نفت و خرج کردن آن در شهرها برای حفظ تعادل سیاسی و جلب نظر مردم، در رشد طبقه متوسط مؤثر بود.

مهم‌ترین ویژگی این طبقه در دوره محمد رضا شاه، عقب ماندن آن از نظر شکل دادن به اندیشه و سازمان‌های سیاسی مربوط به خود بود. نبودن آزادی بیان و امکان تجمع که می‌توانست به تدریج به فعالیت‌های سیاسی و شکل‌گیری نهادهای سیاسی بینجامد، علت اصلی این عقب‌ماندگی به شمار می‌آمد. اما بخش سنتی طبقه متوسط، یعنی بازار، از نظر سیاسی کارآیی بیشتری از بخش‌های جدید داشت زیرا اولاً، بخش سنتی از نظر روابط اجتماعی منسجم‌تر بود؛ ثانیاً، در برابر سرمایه‌داری صنعتی که مورد نظر دولت بود احساس غبن می‌کرد؛ ثالثاً، سابقه فعالیت و آگاهی سیاسی داشت. بطور کلی دولت که از یک سو در جهت سرمایه‌گذاری بزرگ صنعتی با فشاری می‌کرد و از سوی دیگر سعی در مهار کردن نرخ تورم داشت، طبقات متوسط در مشاغل آزاد بخصوص بازار را، از نظر وام، میزان بهره، اجازه کار، و قوانین اجرایی - بطور نسبی - تحت فشار قرار می‌داد و این خود یکی از انگیزه‌های سیاسی ماندن بازار در اختلاف با دولت بود.

از لحاظ طبقاتی، شاید بتوان گفت که انقلاب اسلامی اتحادی از طبقات مختلف، از جمله طبقه متوسط شهری، بر ضد طبقه دولتی و در رأس آن شخص شاه بود. همه قشرهای طبقه متوسط مانند گروه کارمندان دولتی، صاحبان سرمایه متوسط، قشر سنتی بازار و قشر جدید سرمایه‌دار صنعتی در انقلاب شرکت کردند. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که مرحله ورود طبقات، قشرها و گروه‌ها به جریان انقلاب متفاوت بود و مثلاً فروپاشی در رده‌های بالای بوروکراسی قبل از رده‌های پایینی انجام گرفت. با فروپاشی طبقه دولتی و از میان رفتن نهاد‌های حاکم، رقابت طبقات برای اعمال نفوذ و در دست گرفتن نهاد دولت آغاز شد و سالهای اول انقلاب را می‌توان دوره مبارزه طبقاتی برای مهار کردن قدرت سیاسی نامید. چون تمامی دستگاه دولت فروپاشیده بود، هر گروه یا طبقه‌ای که قدرت سیاسی را بدست می‌گرفت قدرت مطلقه جدید شناخته می‌شد.

برخی از مسائل مهم سیاسی که پس از انقلاب مطرح شد، در رابطه با طبقه متوسط و از اهمیت خاصی برخوردار بود: موضوع ملی کردن بازرگانی خارجی و شیوه توزیع کالا از طریق تعاونی‌های مصرف. موضوع اول مورد توجه بخش خصوصی طبقه متوسط و موضوع دوم بخصوص مورد توجه بخش جدید طبقه متوسط - یعنی حقوق‌بگیران - بود. بحث درباره ضرورت تقویت یا تضعیف بخش خصوصی به جناح‌بندی‌هایی در داخل حکومت انجامید. لایحه ملی کردن بازرگانی خارجی، به خاطر فشار جناح‌های طرفدار بازار آزاد در مجلس متوقف ماند. طرح تجدید سازمان توزیع کالا با موفقیت بیشتری توأم بود، بطوری که در سال ۱۳۶۲ حدود

○ گروه دولتی در طبقه متوسط معمولاً حدود ۱۰ درصد جمعیت جوامع جهان سوم را تشکیل می‌دهد اما در ایران به تندی رشد کرده و با وجود گسترش سریع شهرنشینی که به رشد و قدرت یافتن گروه بخش خصوصی (یعنی سرمایه‌داران متوسط سنتی و جدید) می‌انجامد، توانسته است از لحاظ کمی و کیفی با آن برابری کند.

○ گروه بازاریان سنتی از قدیمی‌ترین طبقات اجتماعی ایران هستند که در دوره‌های مختلف نقش حساسی در امور سیاسی کشور بازی کرده‌اند. از لحاظ تاریخی، بازار مرکز سرمایه‌داری متوسط و بزرگ ایران بوده که بطور نسبی موضع مستقلی از دولت داشته و برای دهه‌های متوالی از طبقات آزادیخواه شناخته می‌شده است.

○ با وجود فشاری که دولت‌ها در طول دوره‌های مختلف به بازار وارد آوردند، بازار استقلال و توانائی حمله به طبقات حاکم را حفظ کرد. شاهد این امر، شمار اندک بازرگانان سنتی بود که وارد طبقات حاکم شدند.

دوازده هزار و سیصد و هشتاد و هفت تعاونی توزیع کالا با ۶/۵ میلیون نفر عضو و ۵۳ میلیارد سرمایه فعالیت داشت که البته بیشتر تعاونی‌ها توسط سرمایه‌داران و مغازه‌داران متوسط اداره می‌شد.<sup>۲۶</sup>

پس از انقلاب، بازار تشکیلاتی برای خود تحت عناوین مختلف از جمله کمیته امور صنفی، اتاق بازرگانی، سازمان اقتصاد اسلامی و صندوق‌های قرض‌الحسنه به راه انداخت و از موقعیت نسبتاً خوبی برخوردار گردید. گفتیم که برای درک صحیح روابط طبقاتی در ایران باید وضع طبقات مختلف را با طبقه دولتی سنجید. در مورد طبقه متوسط هم باید رابطه این طبقه و قشرهای گوناگون آن را با طبقه دولتی به دست آورد. قشر کارمند قدرت سیاسی خود را مدیون تحصیلاتش می‌داند، چرا که عمدتاً با تحصیل (و نه سرمایه، خانواده یا رابطه) موقعیت اجتماعی‌اش را به دست آورده و حفظ کرده است. از همین نظر به امکانات آموزشی، بخصوص به رسانه‌های همگانی، دسترسی دارد و به گونه‌ای وسیع‌تر و عمیق‌تر با اندیشه‌های اجتماعی آشناست.

قشر کارمند اصولاً خواستار نوعی نظم و ترتیب اجتماعی است که بتواند در چارچوب آن و بر اساس تجربیات خود ترقی کند. بر همین اساس علاقمند است که ضابطه‌های «حرفه‌ای» معیار ترقی اجتماعی باشد نه رابطه‌های سیاسی و خانوادگی. کارمندان به همین دلیل با دسته‌بندی‌های سیاسی به خاطر منافع و مصالح گروهی، علاقه‌ای ندارند. به عبارت دیگر، هنگامی که طبقه‌ای به علت برخورداری از روابط خاص خانوادگی، مالی، فرقه‌ای، سیاسی و غیره منصب‌های ممتاز دستگاه دولتی را اشغال می‌کند، قشر متوسط کارمند بنای مخالفت را با رده‌های بالاتر می‌گذارد. این مخالفت‌ها که عموماً شامل انتقاد از کارنامه گذشته کارگزاران ارشد می‌شود، می‌تواند به تغییر روابط موجود بینجامد و نهایتاً موجب شکل‌گیری روابط جدیدی در دستگاه دولت - و تغییر موازنه سیاسی - شود. این جریان معمولاً توسط عناصر تحصیل کرده‌تر قشر کارمند رهبری می‌شود.

چنان که گفته شد، قشر کارمند حرفه‌ای - از آنجا که در دستگاه دولت کار می‌کند - به مراکز تصمیم‌گیری نزدیک است و از این نظر تا حدودی



اما میان نویسندگان مسائل سیاسی در مورد این مفاهیم توافق نظر وجود ندارد و استفاده از آنها غیر دقیق بوده و هست. قصد ما در این نوشتار، تعریف ماهیت این طبقه، تبیین موقعیت سیاسی آن و بررسی روابطش با دیگر گروهها و طبقات اجتماعی است. هیچ گونه تعصبی نسبت به عناوینی که انتخاب شده نداریم و معتقدیم که می‌توان عناوین مشابه دیگری را برگزید.

اشاره ما به طبقات ممتاز به لحاظ جایگاه ویژه آنها در افکار عمومی، قدرت رسمی آنها در دستگاه کشور، قدرت غیر رسمی ولی عرفی آنها در اعمال قدرت بر طبقات دیگر و سرانجام سابقه فعالیت آنها در رأس هرم سیاسی کشور است. ما طبقات ممتاز را - بر مبنای قدرت عمل سیاسی - به دو گروه تقسیم کرده ایم: یکی طبقه ممتاز دولتی و دیگری طبقه ممتاز غیر دولتی.

همانطور که از نامشان پیداست، يك تفاوت اساسی بین این دو گروه وجود دارد. یعنی وابستگی یکی به دستگاه دولت و جدائی گروه دیگر از دستگاه دولتی معیار تعیین جایگاه آنهاست. به کلام دیگر، گروه اول اهرم قدرت سیاسی را در دست دارد در حالی که گروه دیگر - با وجود برخوردار بودن از وضع ممتاز اجتماعی - از قدرت سیاسی کمی برخوردار است. گروه اول با به دست آوردن قدرت سیاسی به قدرت اقتصادی رسیده و گروه دوم - برعکس - علی‌رغم داشتن قدرت اقتصادی هنوز نفوذ سیاسی قابل توجهی پیدا نکرده است.

اینکه دولت در ایران چه ماهیتی دارد و نماینده کدام طبقه، گروه، یا قشر اجتماعی است، مسئله ایست که ذهن وقت نویسندگان متعددی را به خود مشغول داشته است. تا آنجا که مطالعات و تحقیقات نگارنده نشان می‌دهد، در فرهنگ سیاسی ایران، چپی‌ها، تجدیدطلبان، ملیون و مذهبیبون، چهار تعبیر مختلف از «طبقه حاکم» و دولت داشته‌اند، آنها با تأکیدات خاص خود. البته باید فوراً اشاره کنیم - و در طول مقاله در نظر داشته باشیم - که این مرزبندی صوری است؛ مطلق نیست و در بسیاری از موارد آمیختگی معانی بین گروه‌ها وجود دارد. این مسئله تا حدی اهمیت دارد، زیرا در برخی موارد می‌بینیم که مثلاً چپی‌ها گرایش‌های شدیداً نژادپرستانه یا اینکه تجدیدطلبان نماینده افکار مطلقاً چپی می‌شوند. به هر صورت باید در نظر داشت که این نکته در مورد بیشتر دستگاه‌های فکری صدق می‌کند و امری طبیعی است.

تحلیل‌های گروه‌های چپ ایرانی در سه دستگاه فکری مارکسیستی قابل تبیین است. دستگاه اول بینش کلاسیک مارکسیستی است که معتقد به تحول جامعه از نظام فئودالی به نظام بورژوازی و سپس به نظام سوسیالیستی است. چپی‌هایی که به این شکل از حرکت تاریخ معتقد بودند، دولت ایران و طبقه حاکم را یا نماینده طبقه فئودال یا نماینده طبقه بورژوا یا ترکیبی از آن می‌دانستند. اما باید توجه داشت که این روش تحلیل در نوشته‌های چپی ایرانی در اقلیت بوده است. اغلب گفتارهای چپی ایرانی از این دست، در چارچوب جنگ سرد میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی شکل می‌گرفت. در این دستگاه فکری، موقعیت طبقاتی دولت به شکل دیگری ارزیابی می‌شد. هنگامی که جنگ سرد در دو دهه پس از جنگ دوم جهانی به شدت جریان داشت، نظریه پردازان شوروی، جهان را به دو اردوگاه مطلقاً متضاد سوسیالیست و سرمایه‌دار تقسیم کردند و بر این باور بودند که نیروی مستقل سومی میان این دو قطب وجود ندارد. به عبارت دیگر، طبقات حاکم در کشورهای آسیا و آفریقا یا می‌بایست به اردوگاه جهانی سرمایه‌داری وابسته (و در واقع نوکر و کارگزارشان) باشند یا وابسته به اردوگاه «بین‌الملل صلح و دوستی» سوسیالیستی (و در آن صورت پشتیبان سیاست خارجی شوروی).

○ پس از جنگ جهانی اول، طبقه متوسط در ایران رو به رشد گذاشت و امکانات تازه‌ای برای به کار انداختن سرمایه‌های مادی و معنوی خود پیدا کرد.

○ پس از سقوط رضا شاه، ایران شاهد شکل‌گیری دو جریان مهم سیاسی مربوط به طبقه متوسط یعنی حزب توده و جبهه ملی بود. هر دو جریان بر پایه ترکیبی از طبقه متوسط شهری و آرمان‌هایشان پدید آمد اما به ترتیب در اواسط دهه ۱۳۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ به شکست انجامید.

○ سرمایه‌داران جدید، یعنی گروه سرمایه‌داران غیر بازاری، عمدتاً پس از انقلاب مشروطه شکل گرفتند و بویژه در زمینه صنعت به فعالیت پرداختند. سرمایه‌داران جدید در قیاس با سرمایه‌داران سنتی، از لحاظ سیاسی پراکنده‌تر و شکننده‌تر و دارای توان کمتری برای اعمال قدرت بوده‌اند.

امکان تأثیرگذاری بر تصمیمات اجرائی و سیاسی را در رده‌های مختلف بوروکراسی دارد. قشر کارمند در عین حال می‌تواند به همان درجه محافظه کار و حتی واپس‌گرا شود. قشر کارمند کارگزار دستگاه دولتی است و اصولاً برای انجام این وظیفه تعلیم یافته است و این معمولاً به آن معنی است که کارمند از خود سلب مسئولیت سیاسی می‌کند، مأمور معذور می‌شود و به اصطلاح معروف به حزب باد می‌پیوندد. به عبارت دیگر، مرکز قدرت و منابع قدرت را تشخیص می‌دهد و راه وابستگی به آن را به عنوان مطمئن‌ترین و آرام‌ترین طریق پیشرفت در پیش می‌گیرد. در این جا گروه بزرگ کارمندان دولت کارگزار و «نوکر دولت» و به ابزار سیاسی هیأت حاکمه بدل می‌شوند. این موضوع می‌تواند رنگ افراطی‌تر به خود گیرد به گونه‌ای که دنباله‌روی تبدیل به زدوبند سیاسی شود و کارمند با شناسایی و استفاده از روابط موجود، اهداف شخصی خود را پیش ببرد، که البته چون در حفظ روابط موجود سودی پیدا می‌کند، صورت يك عنصر محافظه کار در دستگاه را به خود می‌گیرد. این مسئله که طبقه کارمند از تحصیلات کافی برخوردار است و می‌تواند ویژگی‌های نظام دولتی را تشخیص دهد و از آن بهره‌برداری کند، حائز اهمیت است.

در اینجا لازم است به موقعیت يك گروه از طبقه متوسط که به لحاظ سیاسی نقش حساسی دارد، یعنی گروه روشنفکران اشاره شود. اصطلاح روشنفکران در اشاره به تحصیل‌کردگان مدارس جدید (غیر حوزه‌ای) است که منصب‌های تخصصی، آموزشی و اداری کشور را به دست دارند و نظر به آشنائیشان با مسائل اجتماعی خواهان پیشرفت و بهبود اوضاع مملکتند و بر افکار عمومی اثر می‌گذارند. با این حال، این گروه قدرت سیاسی محدودی دارد و گاه در برابر دولت - یعنی مظهر و تجسم قدرت سیاسی - از خود استقامت نشان می‌دهد است.<sup>۲۷</sup>

### طبقه ممتاز دولتی

در ادبیات سیاسی ایران از طبقات ممتاز با عناوین گوناگونی از جمله طبقه حاکم، هیأت حاکمه، اعیان، اشراف، بزرگان، زمامداران، رهبران و غیر یاد شده است.

تجددطلبی اُفت کرد ولی به تدریج و درچارچوب اسلامی بار دیگر وارد صحنه شد.

از آنجا که اندیشه تجددطلبی نفوذ بی‌رقیبی در میان کارگزاران و اندیشمندان سیاسی ایران داشته، توجه به آن حائز اهمیت است.

ریشه تجددطلبی معاصر در دوره انقلاب مشروطه قابل تشخیص است. انقلاب مشروطه در واقع جنبش اقشار مختلف شهرنشین در اعتراض به حکومت استبدادی، خودکامه، بی‌قانون، و بی‌برنامه قاجار بود. انقلابیون می‌خواستند با برقراری قانون مکتوب و مژدن شرکت طبقات مختلف ملت در امور کشور را ممکن سازند. (اولین نظامنامه انتخابات مجلس براساس انتخابات طبقاتی تنظیم گردید و نمایندگان از گروه‌های اعیان، روحانیون، بازرگانان، پیشه‌وران و غیره را راهی مجلس اول نمود). به دنبال پیروزی انقلاب مشروطه، رجال و رهبران سیاسی برای اصلاح امور حقوقی، مالی، نظامی و دیوانی دست به تلاش‌هایی زدند اما چون فاقد دستگاه‌های اجرایی لازم بودند و نیز فروپاشی حکومت سنتی موجب هرج و مرج عمومی شده بود و دخالت خارجی بخصوص در دوره جنگ جهانی اول ادامه یافت، تلاش اصلاح‌گرایان و برنامه‌های رفرمیستی رجال سیاسی به شکست انجامید.

در اثر بروز چنین شرایطی بود که اندیشه مشروطه‌خواهی و استقلال‌طلبی دستخوش دگرگونی اساسی شد و تحصیل‌کردگان ایرانی حاضر شدند در عوض شکل دادن به روش‌ها، سنت‌ها و نهادهای سیاسی (به عنوان پیش‌درآمد اهرم اجرایی قانون) تلاش خود را صرف ایجاد یک نهاد مرکزی (یعنی ارتش و دولت) کنند تا از طریق آن بتوانند با قوه قهریه، نظم و انضباط را برقرار سازند. این تجدید نظر عمده در اندیشه مشروطه‌خواهی بود که به شکل‌گیری تجددطلبی یا ترقی‌خواهی صرف انجامید. البته باید در نظر داشت که نطفه این فکر - یعنی فکر اصلاح از طریق تنظیم دستگاه دولت - در طول حکومت ناصرالدین‌شاه بسته شده بود.

طبیعی است هنگامی که شکل دادن به روش‌ها، سنت‌ها و نهادهای سیاسی را غیر ضروری و منتفی اعلام کنیم و منحصراً بر اصلاح، تکمیل و توسعه ابزارهای اجرایی دولت تأکید کنیم، یکی از پیامدهای اجتناب‌ناپذیر، آن است که تنها معیار قضاوت و حرکت ما، تنظیم روابط تشکیلاتی داخل حکومت در جهت اعمال قدرت سیاسی و نه تنظیم روابط دولت با اقشار و طبقات مختلف مردم خواهد بود. این اندیشه که ترقی و پیشرفت اجتماعی را منوط به حل یک مسئله تکنیکی بوروکراتیک و سپس حل مسئله تولید اقتصادی می‌داند، جوهر تجددطلبی به‌شمار می‌رود. تأکید مکرر تجددطلبان بر معانی ترقی، تجدد، پیشرفت، توسعه و نوسازی اقتصادی بدون کمترین اشاره به ضرورت تحول محتوای سیاسی جامعه در همین نکته نهفته است. یکی از عناصر اندیشه تجددطلبی، فکر توسعه دستگاه دولت و اصلاح امور کشور بوسیله آن بود. با اتکاء به این فکر بود که رضا شاه درصدد تشکیل یک ارتش نیرومند و برقراری نظم و انضباط برآمد و اقدام به انتقال دیسپلین نظامی به بخش بوروکراتیک و سپس بخش اقتصادی کرد. این سیاست به تدریج در طول پنج دهه به افزایش قدرت دولت انجامید.

اکنون به سراغ دستگاه فکری گروه‌هایی که تحت عنوان ملی، ملیون و در دهه ۶۰ ملت‌گرا شناخته می‌شدند، می‌رویم. در این دستگاه فکری، دولت و طبقه دولتی از دوجنبه مورد بررسی قرار می‌گرفت. اول جنبه استقلال دولت و طبقه دولتی از کشورهای خارجی (یعنی استقلال و دروجه افراطی، بیگانه‌ستیزی)؛ و دوم جنبه رابطه دولت و طبقه دولتی با دیگر اقشار و طبقات مردم (یعنی آزادیخواهی و مقید کردن دولت به قانون). در اینجا استقلال‌طلبی با توجه به زمینه نفوذ امپراتوری‌های روس و انگلیس (از اوایل قرن ۱۲ هجری شمسی به بعد) و سپس امپریالیزم آمریکا (از اواسط

○ مهم‌ترین ویژگی طبقه متوسط در دوره پهلوی دوم، عقب ماندن از نظر شکل بخشیدن به اندیشه‌ها و سازمان‌های سیاسی مربوط به خود بود. نبودن آزادی بیان و امکان تجمع که می‌توانست تدریجاً به فعالیت‌های سیاسی و پدید آمدن نهادهای سیاسی بینجامد، علت اصلی این عقب‌ماندگی به‌شمار می‌آمد.

○ از لحاظ طبقاتی، شاید بتوان گفت که انقلاب اسلامی اتحادی از طبقات مختلف، از جمله طبقه متوسط شهری، بر ضد طبقه دولتی و در رأس آن شخص شاه بود. همه قشرهای طبقه متوسط مانند گروه کارمندان دولت، صاحبان سرمایه متوسط، قشر سنتی بازار و سرمایه‌داران صنعتی در انقلاب شرکت کردند، گرچه مرحله ورود آنها به جریان انقلاب متفاوت بود.

○ قشر کارمند اصولاً خواستار نوعی نظم و ترتیب اجتماعی است که بتواند در چارچوب آن و براساس تجربیات خود ترقی کند؛ بر این اساس علاقمند است که ضابطه‌های «حرفه‌ای» معیار پیشرفت اجتماعی باشد نه رابطه‌های سیاسی و خانوادگی و به همین دلیل نیز با دسته‌بندیهای سیاسی بر پایه منافع و مصالح گروهی علاقه‌ای ندارد.

با فرو نشستن تب جنگ سرد و روی کار آمدن خروش‌جف، سیاست نظریه‌پردازان شوروی (و در نتیجه آن دسته از چپی‌های ایرانی که تحت تأثیر ادبیات شوروی بودند) تغییر کرد. در این مرحله و بخصوص با شکل گرفتن حرکت‌های استقلال‌طلب در جهان عرب، در دهه ۱۹۶۰ این نظر پیدا شد که امکان دارد دولت‌هایی در صحنه بین‌المللی ضد غربی باشند ولی مستقل از شوروی عمل کنند. نظریه‌پردازان شوروی معتقد شدند که چنین دولت‌هایی که ممکن است در صحنه بین‌المللی مستقل و حتی انقلابی باشند، در صحنه داخلی می‌توانند از «راه رشد غیر سرمایه‌داری» پیروی کنند.

در دستگاه سَوم فکری مارکسیستی ایرانی، جهان را به دو قطب سرمایه‌داری مرکزی (غرب) و سرمایه‌داری پیرامونی (آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) تقسیم می‌کنند. در اینجا نقش طبقات حاکم دولتی در کشورهای عقب‌مانده صرفاً انتقال ارزش اضافی به سرمایه‌داری مرکزی است و به همین دلیل از آنها به عنوان سرمایه‌دار وابسته یاد می‌شود.

اکنون به نظر «تجددطلبان» درباره دولت و هیأت حاکمه می‌پردازیم. به اجمال منظور ما از تجددطلبی، آن جریان فکری است که با تأکید بر «پیشرفت اقتصادی و حکومت غیر سیاسی» جریان غالب فکری در دوران حکومت پهلوی‌ها (۱۳۵۷-۱۲۹۹) محسوب می‌شد. اندیشه تجددطلبی - یا ترقی‌خواهی کلاسیک ایرانی - ریشه در تحولات انقلاب مشروطه داشت ولی شکل اصلی خود را در حکومت رضا شاه پیدا کرد، در دوره ۳۲-۱۳۲۰ تضعیف شد، پس از کودتای ۲۸ مرداد بار دیگر در صحنه اجتماعی ظاهر گردید و تسلط خود را تا انقلاب اسلامی حفظ نمود. پس از انقلاب،



قرن حاضر) شکل گرفت. عنصر آزادیخواهی با توجه به استبداد کهن و نوین دولت که منکر حق فرد در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی بود، خود را نشان می‌داد.

ملیون همواره خواستار مستقل کردن دولت از قدرت خارجی و مشروط کردن دولت به ضوابط قانونی در روابط داخلی بودند. اندیشه ملی در انقلاب مشروطه (هنگامی که انقلابیون در برابر حکومت خود کامه قاجار خواستار برقراری عدالت‌خانه و سپس خانه نمایندگان یعنی مجلس شدند) آشکارا متجلی شد، در دوران رضا شاه افت کرد، در دوره نهضت ملی و رهبری دکتر محمد مصدق انسجام و جلوه یافت. بعد از کودتای ۱۳۳۲ در جبهه مقاومت ملی متبلور شد، و پس از جبهه ملی دوم (۱۳۴۰) بار دیگر به رکود گرایید: ولی با انقلاب اسلامی - در چارچوب قانون خواهی - به صحنه سیاسی بازگشت. در دستگاه فکری ملیون، دو عنصر اساسی یعنی ضرورت استقلال دولت از قدرت خارجی، و ضرورت تنظیم روابط دولت با دیگر طبقات بر مبنای قانون و آزادی، در کنار هم حضور داشت. اما در برخی موارد، یک جنبه بر جنبه دیگر پیشی می‌گرفت: زمانی جنبه ضد استعماری عمده می‌شد، و زمانی جنبه قانون خواهی چشم گیر. این مسئله که کدام جنبه برتری دارد، در میان ملیون مورد بحث بوده است. مثلاً در سال ۱۳۳۲ مقاله نویسنده نشریه راه مصدق ارگان نهضت مقاومت ملی نوشت: «آنانی که نهضت ملی را... فقط یک نهضت ضد استعماری می‌دانند... بدون تردید در اشتباه بزرگی هستند.

چه گذشته از اینکه حکومت دکتر مصدق تحول عظیمی در تاریخ مشروطیت به شمار می‌رفت مسائل اساسی که از طرف حکومت ایشان... مطرح گردید برای تکمیل حکومت نوین دموکراسی ما کمال لزوم را داشت.»<sup>۲۸</sup> مقاله نویسنده معتقد بود که استقلال طلبی ضد استعماری دولت و مشروطه خواهی دموکراتیک دولت هم سنگ یکدیگر است.

### طبقه ممتاز در ادوار تاریخی

در دوره قاجار، طبقه ممتاز ایران شامل درباریان، روحانیون برجسته، رهبران عشایر، تجار بزرگ و مالکان عمده می‌شد و درباریان - عمدتاً خاندان قاجار - و در رأس آن‌ها شخص شاه، هیأت حاکمه را تشکیل می‌دادند و بر طبقات دیگر از جمله طبقات ممتاز غیر دولتی تسلط داشتند. انقلاب مشروطه این ترکیب سیاسی را مورد هجوم قرار داد و توازن قوا را برهم زد. حضور تجار بزرگ، روحانیون، رهبران عشایر و مالکان عمده در رأس نهاد جدیدالتاسیس مجلس و تشکیلات دیوانی نمایانگر تغییر این توازن قوا به ضرر مصالح اقلیت حاکم بود. اما این توازن جدید قوا نتوانست استحکام یابد چرا که درگیری‌های خونین برای در دست گرفتن قدرت دولت در داخل کشور و فشار خارجی (به خصوص در شرایط جنگ بین‌الملل) به رهبران جدید امکان و فرصت شکل دادن به نهادهای جدید و تحکیم آن را نداد. دگرگونی طبقه ممتاز، در دهه ۱۳۰۰ و با به قدرت رسیدن رضا شاه آغاز شد. در دوره ۱۳۲۰-۱۲۹۹ طبقه ممتاز شامل اعضای دربار بهلولی، کارمندان عالی‌رتبه دولتی و افسران ارشد می‌شد که هیأت سیاسی حاکم را تشکیل می‌دادند، ولی در خارج از هیأت حاکمه، طبقه ممتاز رهبران عشایر، روحانیون ارشد، تجار بزرگ و مالکان عمده حضور داشتند که عمدتاً تحت سلطه سیاسی هیأت حاکمه - یعنی طبقه دولتی - بودند. ارتش منظم رضا شاه نخست رهبران عشایر را از لحاظ سیاسی خنثی کرد، سپس تجار بزرگ و مالکان عمده را زیر قدرت خود کشید و سرانجام مقاومت روحانیون ارشد را در هم شکست.

امکان شکل‌گیری و توسعه دولت (و به دنبال آن طبقه حاکم دولتی) به این دلیل فراهم شد که دیگر نهادها و بخش‌ها و طبقات اجتماعی نتوانستند امکانات اقتصادی و سیاسی لازم را در جهت پیشبرد جامعه فراهم آورند. ضعف طبقات صاحب سرمایه نمی‌توانست پاسخگوی برنامه‌های بزرگ

○ هنگامی که شکل دادن به روشها، سنت‌ها و نهادهای سیاسی را غیر ضروری و منتفی اعلام کنیم و منحصرأ بر اصلاح، تکمیل و توسعه ابزارهای اجرایی دولت تأکید ورزیم، یکی از پیامدهای اجتناب ناپذیر این امر آن خواهد بود که تنها معیار قضاوت و حرکت ما، تنظیم روابط تشکیلاتی داخل حکومت در جهت اعمال قدرت سیاسی و نه تنظیم روابط دولت با اقشار و طبقات مختلف مردم خواهد بود.

○ اندیشه تجددطلبی - یا ترقی خواهی کلاسیک ایرانی - ریشه در تحولات انقلاب مشروطه داشت ولی شکل اصلی خود را در دوره حکومت رضاشاه پیدا کرد. این اندیشه در دوره ۳۲-۱۳۲۰ تضعیف شد، پس از کودتای ۲۸ مرداد بار دیگر در صحنه اجتماعی ظاهر گردید و تا پیروزی انقلاب اسلامی تسلط خود را حفظ کرد. تجددطلبی، پس از انقلاب افت کرد ولی به تدریج و در چارچوب اسلامی بار دیگر وارد میدان شد.

○ اندیشه ملت‌گرایی در انقلاب مشروطه آشکارا متجلی شد، در دوران رضا شاه سستی گرفت، در دوره نهضت ملی انسجام و جلوه یافت، بعد از کودتای ۱۳۳۲ فرازونشیب داشت و با انقلاب اسلامی - در چارچوب قانون خواهی - به صحنه سیاسی بازگشت.

سرمایه‌گذاری، بخصوص در صنایع باشد. ضعف طبقات سرمایه‌دار و عدم امکان پیشرفت آنها را باید در ناامنی اجتماعی (و نتیجتاً ضعف تاریخی مالکیت خصوصی) و گسترده‌گی ساختار ابتدائی اقتصادی دانست.<sup>۲۹</sup>

طبقه دولتی، اقلیتی بود که بر ساختار اجتماعی حاکمیت داشت و با تکیه بر افزایش مالیات و بالا رفتن درآمد نفت و با استفاده از اهرم ادارات دولتی، نیروهای مسلح و تشکیلات دربار حکومت می‌کرد. ناتوانی رضا شاه در شکل دادن به نهادهای صرفاً سیاسی - که در چارچوب آن مسائل مورد گفتگو قرار گیرد و رتق و فتق شود - موجب شد که پس از سقوط او رقابت سختی میان طبقات شهری شکل بگیرد. مرکز قدرت از میان رفته و میدان برای مبارزه سیاسی باز شده بود. در دوره نهضت ملی ۳۲-۱۳۲۰، ایران شاهد تلاش پیگیر طبقات ممتاز دولتی و ممتاز غیر دولتی در رقابت با طبقات متوسط برای در دست گرفتن قدرت بود. طبقات ممتاز غیر دولتی (رهبران عشایر، روحانیون ارشد، تجار بزرگ و مالکان عمده) نخست تلاش خود را متوجه بازیابی نفوذ از دست رفته کردند و همگی رؤسای عشایر تا حدودی نفوذ اجتماعی و قدرت سیاسی خود را بازیافتند. پس از دست‌یابی به این نفوذ از دست رفته بود که ائتلاف جدیدی میان طبقات ممتاز غیر دولتی و دولتی بر ضد طبقات متوسط شکل گرفت و به ترتیب حزب توده و جبهه ملی را در هم شکست.

دهه ۱۳۳۰- پس از کودتای ۲۸ مرداد - شاهد همزیستی طبقات ممتاز دولتی و غیر دولتی بود. طبقات ممتاز غیر دولتی گمان داشتند که طبقه دولتی به نیروی آنها در برابر طبقات متوسط نیازمند است و اجازه خواهد داد در اعمال قدرت سیاسی شریک باشند. اما طبقه دولتی - و در رأس آنها شاه -

قدرت به شکل فوق العاده‌ای در دست قشر کوچکی که در رأس دستگاه دولت قرار داشته متمرکز بوده است. این طبقه ممتاز دولتی که طبق برآورد حدود ۱٪ کل جمعیت کشور را تشکیل می‌داده، به این علت قدرت سیاسی را در انحصار داشته که اهرم دولت در اختیارش بوده است. اما این طبقه ممتاز نماینده بلاواسطه هیچ طبقه خاصی خارج از دستگاه دولت به حساب نمی‌آمده است. تغییرات اجتماعی در صد سال گذشته، از جمله تغییرات جمعیتی، دگرگونی اندکی در وضع این طبقه به وجود آورده است.

تأجحاتی که پس از انقلاب مشروطه و پس از سقوط رضا شاه برای درهم شکستن موقع سیاسی طبقه ممتاز دولتی صورت گرفت به شکست انجامید.

پس از انقلاب اسلامی، جابجایی در این طبقه صورت گرفت ولی ماهیت آن، از لحاظ ساختار سیاسی تغییر چندانی نکرد و با وجود داشتن پایگاه اجتماعی و انعطاف سیاسی (که بعد از انقلاب اسلامی) از خود نشان داد، همچنان طبقه‌ای فوق طبقات دیگر است.

در میان طبقات شهری، طبقه متوسط وابسته به دستگاه دولت، شاید نیرومندترین طبقه باشد و تحولات جمعیتی بیش از هر چیز بر آن اثر گذاشته است. این طبقه در صد سال اخیر رشد چشم‌گیر داشته و از نظر نفوذ سیاسی قدرتمندتر شده است، اما هنوز نهادهای رسمی برای نمایندگی خود ندارد و حتی شاید بتوان گفت در بسیاری موارد غیر سیاسی است. به هر حال طبقه بالقوه نیرومندی است. طبقه متوسط غیر دولتی نفوذ کمتری در تعیین سیاست‌ها داشته اما از لحاظ سیاسی پخته‌تر و منسجم‌تر بوده است. طبقه کارگر شهری تحت تأثیر شدید تحولات جمعیتی بوده، اما نمی‌توان گفت ویژگی‌های جمعیتی بیشتر از دیگر تحولات اجتماعی ماهیت سیاسی آن را تعیین کرده است. بطور کلی طبقه کارگر شهری تا حدی سیاسی شده است.

در خارج از شهر، طبقات بزرگ مالک و عشایر دیگر به عنوان یک نیروی سیاسی وجود ندارند. حرکت‌های سیاسی در روستا کم بوده و عمدتاً تحت تأثیر تحولات شهری شکل گرفته است. با این حال، تحولات جمعیتی به سیاسی‌تر شدن جامعه روستایی کمک کرده و عامل افزایش آگاهی‌ها و فعالیت‌های جدید اجتماعی بوده است.

زیرنویس:

33. Jacobs, N Sociology of Development (Prager, New York, 1966) p. 197.

34. Abrahamian, Iran Between..., p. 434.

35. Keddie, Roots..., p. 268.

36. Bill, Politics of..., p. 11.

37. Bill, Politics of..., p. 66.

38. Bill, Politics of..., p. 56.

۳۹. همانجا.

40. Bill, Politics of..., p. 67, 409.

41. Bayat, Workers Control..., p. 26.

42. Keddie, Roots..., p. 93.

43. Keddie, Roots..., p. 111.

44. Keddie, Roots..., p. 128.

۴۵. همانجا.

46. Moaddel, M. Class Struggle in Post Revolutionary Iran, in International Journal of Middle East Studies, No. 3, V. 23, August 1991., p. 325.

47. Bill, The Social and Economic..., p. 410.

۴۸. راه مصدق، ارگان نهضت مقاومت ملی، شماره ۵، ص. ۴۰.

49. Keddie, Roots..., p.

50. Bill, Politics of..., p. 15.

که با تحکیم نهادهای اجرائی (یعنی سازمان‌های کشوری، لشکری و امنیتی) موقعیت طبقه دولتی را تحکیم کرده بود، با اجرای طرح انقلاب سفید، طبقه مالکان عمده و روحانیون ارشد را - از نظر سیاسی - در هم شکست.

سرعت این کار، حاکی از قدرت - بی‌رقیب - طبقه دولتی در اعمال زور و نفوذ سیاسی بود. طی دهه ۴۰-۵۰ قدرت طبقه دولتی رو به گسترش گذاشت و بخصوص با افزایش درآمد نفت سرسام‌آور شد. هیچ‌یک از دیگر طبقات اجتماعی، قدرت رقابت و مبارزه با طبقه دولتی را نداشت.

انقلاب اسلامی را از جهتی می‌توان به عنوان حرکت ائتلافی طبقات مختلف مردم بر ضد طبقه دولتی ارزیابی کرد. در این ائتلاف غیررسمی نه تنها طبقات متوسط و پائین که قشر ممتاز غیر دولتی نیز حضور داشتند. پس از این اشاره به ساختار اجتماعی، ساختار طبقاتی و رابطه طبقات با یکدیگر به روش سیاسی طبقه حاکم می‌پردازیم.

بیش از هر چیز باید اشاره کنیم که این روش کمتر جنبه علمی، رسمی و عمومی داشته، یعنی نهادهای رسمی سیاسی مثل انجمن‌های عقیدتی، احزاب، سندیکاها و رسانه‌های گروهی منتقد و آزاد یا اصلاً وجود نداشته‌اند و یا بسیار ضعیف و ناتوان بوده‌اند.

در عوض، سیاست مملکت در شرایط غیر رسمی و خصوصی شکل می‌گرفته است. به عبارت دیگر، سیاست در شبکه‌های شخصی میان رجال نیرومند قالب‌بندی می‌شده و در همان شبکه‌های محدود بوده است. این شبکه‌ها عموماً بر اساس ائتلاف‌های کوتاه مدت شکل پیدا می‌کرده و انعطاف‌پذیری بسیار داشته است. افراد می‌توانستند به همان سادگی که وارد شبکه‌ای می‌شدند، از آن دوری‌گزینند. روابط، خصوصی و بر مبنای تشخیص فردی بود. یکی از نمودهای این نوع شبکه، «مجلس‌ها» و «دوره‌ها» و «اصحاب روزهای هفته» بوده که افراد در آنها بطور غیر رسمی و به شکل خصوصی جمع می‌شدند اما تبادل نظرهای سیاسی و زدوبندهای حرفه‌ای در آنها رواج داشته است. طبیعت غیر رسمی و انعطاف‌پذیر این شبکه‌ها آنها را ناامن می‌کرد و اعضای هر شبکه و مجلس می‌بایست پیوسته برای حفظ تعادل سیاسی میان افراد گروه یا میان چند شبکه و مجلس تلاش کنند.

شبکه‌های غیر رسمی تا حدودی از تمرکز قدرت در رده‌های بالای طبقه دولتی جلوگیری می‌کردند و اجازه می‌دادند فعالیت سیاسی به شکل نسبتاً قابل پیش‌بینی انجام گیرد و افراد و جناح‌ها امکان در دست گرفتن امور را بیابند و به اصطلاح «بست‌ها بچرخند». توان سیاسی یک نفر، بیش از هر چیز، به دستیابی او به یک شبکه یا مجلس و نفوذ و فعالیت او در آن بستگی داشت. سپس، بهره‌برداری از امکانات شبکه و زدوبند برای چنگ زدن به سهمی از منافع موجود اهمیت پیدا می‌کرد. شخص در مدت رفت‌وآمد در این شبکه‌ها راه و روش پیشرفت را تشخیص می‌داد و رعایت می‌کرد. او در عین حال می‌بایست برای ایجاد شبکه‌های جدید و بهره‌برداری از آنها بطور مداوم تلاش کند. هدف او ایجاد رابطه با شبکه‌های جدید، پیوستن به آنها و بهره‌برداری از امکانات برای صعود به شبکه‌های بالاتر سیاسی بود. در شرایطی که شبکه‌سازی، تنها و یا مؤثرترین شیوه فعالیت سیاسی به حساب می‌آمد، خصومت‌های فردی بر سر قدرت تبدیل به درگیری‌های سیاسی میان شبکه‌های مختلف می‌شد و می‌توانست در سطح بالای دولت به دسته‌بندی و جناح‌بازی بینجامد.<sup>۵۰</sup>

### نتیجه‌گیری

چشم‌گیرترین نکته‌ای که در مقایسه میان ساختار جمعیتی و ساختار سیاسی ایران به چشم می‌خورد، عدم تجانس عجیب این دو ترکیب است.